

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۷ سپتمبر ۲۰۱۹

در خلیج فارس چه می گذرد؟

"تأمین امنیت" کشتی رانی یا "بحران افروزی مدیریت شده"

شماره ۲۴۱

پیام فدایی



در هفته های اخیر ، با تداوم و تشدید بحران در خلیج فارس ، رویدادهای مربوط به این بحران هر چه بیشتر در مرکز ثقل توجه افکار عمومی مردم جهان قرار گرفته اند. اکنون روزی نیست که در پرتو سیاستهای ضد مردمی و تنش آفرینانه دولت امریکا و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در این منطقه - که مکمل یک دیگر هستند - اخبار نگران کننده ای راجع به رشد خطر یک جنگ ویرانگر دیگر در خاورمیانه از سوی خبرگزاری ها انتشار نیابد. مجموعه این اقدامات، از تشدید سیاست ضد مردمی تحریمهای امریکا تا خروج از برجام گرفته تا تهدید به بستن تنگه هرمز و انفجار مشکوک کشتی های نفتکش و تجاری و لوله های نفتی در منطقه ، از سرنگونی پهباد امریکائی و اعزام ۱۵۰۰ نیروی نظامی و ناوگان بحری امریکائی و انگلیس به منطقه گرفته تا توقیف نفتکشهای ایرانی و انگلیس توسط بازیگران این بحران ، همه و همه شرایط تهدید کننده و خوف آوری نظیر احتمال شعله ور شدن یک جنگ مهیب را

شکل داده که ده ها میلیون تن از مردم منطقه و به ویژه توده های تحت ستم ایران ، با هراس و نگرانی آن را دنبال می کنند.

آنچه که به تصویر فوق ابعاد نگران کننده تری می دهد این است که در نتیجه سیاستهای توسعه طلبانه دولت امریکا به سردمداری دار و دسته ترمپ و نقش آفرینی ها و ماجراجویی های ضد منافع ملی مردم ایران از سوی جمهوری اسلامی که در همان راستا هستند ، دامنه بحران خلیج فارس ، از آب های این منطقه فراتر رفته و موج های تندی را نیز در سطح سیاست بین المللی و در میان قدرتهای بزرگ امپریالیستی ایجاد کرده که به دلایل اقتصادی و سیاسی دارای منافع ستراتیژیک غارتگرانه قابل توجهی در این منطقه می باشند. بر بستر این اوضاع ، ما شاهد بروز آشکار تنشهای چند گانه فی مابین قدرتهای جهانی هستیم که در یک طرف آن ها امپریالیسم امریکا با شعار "اول امریکا"ی دولت ترمپ و در سوی دیگر آن قدرتهای امپریالیستی دیگر نظیر چین و اروپا و روسیه قرار دارند که با اعتراض نظاره گر تاخت و تازهای نظامی آشکارا زورگویانه "ارباب بزرگ" در خلیج فارس ، تهدید تحریم رقباء و به موازات آن درخواستهای پی در پی امپریالیسم امریکا برای "پرداخت" صورت حسابهای ماشین نظامی عظیم امریکا و یا تشکیل یک "ائتلاف بین المللی" به منظور "تأمین امنیت کشتیرانی" در خلیج فارس و در واقع باج گیری بیشتر ترمپ از رقباء و شرکاء هستند. این بحران به رغم ادعاهای گوناگون طرفین آن ، در واقعیت امر بی تردید برای توجیه سیاستهای جنگ طلبانه امریکا فضای جدیدی ایجاد کرده است و به این دولت امکان داده تا با دستاویز پروژه "تأمین امنیت کشتیرانی" در خلیج و دعوت برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ زیر رهبری خود ، بر نقش پولیس بین المللی خویش تأکید نماید.

خلیج فارس امروز با حضور نظامی مستقیم تعداد بیشتری از دول امپریالیستی ذی نفع ، هر چه بیشتر به یکی از عرصه های کشمکش و نمایش قدرت بین قدرتهای سلطه گر جهانی تبدیل شده است. این واقعیات نشان می دهند که مسأله امریکا در بحران اخیر به هیچ وجه منحصر به یک موضوع محدود و آن هم جمهوری اسلامی و یا تغییر "رفتار" آن نیست. مسأله بر سر نمود بزرگی از تضادها و تنشها بین قدرتهای بزرگ جهانی ست که در حالی که در یک بحران عمیق اقتصادی دست و پا می زنند، به دلیل تحریکات و تعرضات امریکا ، در تمام عرصه های اقتصادی و تجاری ، معاهدات بین المللی ، توافقات نظامی ، سیاستهای محیط زیستی و ... به جان یک دیگر افتاده اند و جمهوری اسلامی با توجه به نقشی که برای امپریالیستها بازی می کند، عرصه بروز این تنشها بوده و در معرض تأثیرات آنها قرار دارد. در چنین شرایطی با توجه به این واقعیت که در سالهای اخیر ، امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی نظیر روسیه و آلمان به تدریج با بهره گیری از خدمات ضد خلقی مشتی از رژیمهای وابسته و مزدور در منطقه ، از جمهوری اسلامی و عربستان گرفته تا قطر و امارات و کویت و بحرین ، و فروش صد ها میلیارد دلار از پیشرفته ترین سلاح ها و ابزار جنگی ، خلیج فارس را به یک انبار باروت هر لحظه آماده اشتعال تبدیل کرده اند ، می توان پیش بینی نمود که تداوم سیاستهای جاری و تعمیق بحران کنونی ، و انباشت تضادهای ناشی از آن ، چه عواقب ویرانگری بر حیات تمامی توده های ستمدیده این منطقه خواهد گذارد.

شکی نیست که اوضاع نگران کننده فعلی ، به گونه ای اجتناب ناپذیر عواقب اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و روحی بسیار وحشتناکی بر حیات و هستی توده های تحت ستم کشور ما گذارده است. توده ها شاهد و نگرانند که در اثر سیاستهای غارتگرانه و فاجعه بار سرمایه داران حاکم و رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی که کشور ما را در خط مقدم این بحران قرار داده ، تداوم این بحران و احتمال گسترش آن به سوی یک درگیری خانمانسوز ، چه فشار بزرگی بر

حیات و هستی آنها وارد می‌سازد. آن هم در شرایطی که بدون وجود این بحران هم کمرشان در زیر بار گرانی و تورم و فقر و فلاکت و سرکوب دیکتاتوری حاکم خم شده است.

در پرتو چنین اوضاع حساسی، سؤالی که این روزها به طور طبیعی افکار عمومی و به ویژه ذهن کارگران و توده های ستمدیده را به خود جلب کرده عبارت از این است که در ورای این رویدادها، در حقیقت در خلیج فارس چه می‌گذرد؟ ماهیت بحران کنونی چیست و بر بستر این بحران آیا ما بزودی شاهد بروز یک جنگ ویرانگر بزرگ دیگر خواهیم بود؟ یا باید در نظر داشت که دولت امریکا تأکید دارد که خواهان حمله به ایران و جنگ نمی‌باشد؟ و اگر جنگی در میان نیست، بازیگران این بحران آشکارا مدیریت شده، در صدد پیشبرد چه سیاستهایی و دستیابی به کدام اهداف بوده و این سیاستها منافع چه نیروها و یا قدرتهایی را تأمین می‌کنند؟

برای پاسخ به این سؤالات، قبل از هر چیز باید بر دو تجربه اساسی مبارزات مردم ما در پرتو چهل سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی و رابطه واقعی و نه ادعائی آن با امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم امریکا تأکید گذارد.

تجربه نخست این است که بحران کنونی، استثنائی در این حقیقت ایجاد نمی‌کند که در سیاست، نه ادعا های طرفین منازعه، بلکه آن خطوط و اقداماتی باید محور توجه و بررسی قرار گیرند که در عمل به پیش می‌روند و منافع مشخصی را برای طراحان و مجریان آن سیاستها برآورده می‌کنند. بدون درک این حقیقت نمی‌توان کمترین گام مؤثری در توضیح بحران کنونی برداشت. (۱)

همه می‌دانند که تشدید تنش در منطقه خلیج فارس و در روابط بین امریکا با جمهوری اسلامی و به جلو راندن گزینه احتمال حمله نظامی و "جنگ"، به دنبال خروج یک جانبه و فاقد هر گونه مشروعیت دولت ترمپ از توافق موسوم به برجام اتفاق افتاد. توافقی که تا زمان انعقاد آن، سران جمهوری اسلامی در جریان برنامه هسته‌ای خود، میلیارد ها دالر از دارائی های مردم ایران را به جیب انحصارات و کمپانی های امپریالیستی ریختند و در همان حال پروژه اتومی آنها، سیل فروش میلیاردها دالر سلاح های مرگبار امریکائی و ... را به اردوی شیوخ مزدور منطقه سرازیر نمود و در عوض، آوار اقتصادی و سیاسی ناشی از این هزینه های گزاف و تحریمهای کمر شکن امریکا و شرکاء بار دیگر از کانال رژیم وابسته و فاسد جمهوری اسلامی بر سر کارگران و زحمتکشان ایران سرشکن گشت. در جریان خروج امریکا از توافقنامه برجام، که تا امروز با اعتراض سایر قدرتهای ذی نفع در این توافقنامه از اتحادیه اروپا گرفته تا چین و روسیه مواجه شده، ترمپ آن را "بدترین" توافق خواند و با تغییر ریل سیاست دولتش، مدعی شد که با بازگرداندن تحریمهای پیش از برجام و همچنین اعمال تحریمهای ثانویه علیه ناقضان سیاست جدید امریکا، در صدد اعمال سیاست "فشار حداکثری" برای رساندن صادرات نفت جمهوری اسلامی به صفر و بازگرداندن این رژیم به میز مذاکره برای رسیدن به یک توافق "خوب" مورد نظر امریکاست. این ها برخی از ادعاهای دولت امریکا در توجیه سیاست و اقدامات ضد خلقی کنونی اش می‌باشند.

بی تردید اعمال تحریمهای جدید دولت امریکا علاوه بر همه مصائبی که بر مردم ایران تحمیل کرده، تاکنون فشار بسیار سنگینی را بر رژیم وابسته جمهوری اسلامی برای مدیریت نظام وارد آورده است و با توجه به نفرت شدید توده های به جان آمده از مسببین این اوضاع، این رژیم را به وضعیت دشواری بازگردانده که شبیه دوره ۸ سال جنگ ارتجاعی با عراق و یا دوره تحریمهای پیشا برجام است. اما همانطور که تأکید شد بار ضد خلقی و هزینه های اصلی این تحریمهای امپریالیستی را کارگران گرسنه و توده های ستمدیده ای می‌پردازند که با توجه به رکود اقتصادی وحشتناک و بیکاری و گرانی سرسام آور، اکنون باید فشار مرگبار این تحریمها و عواقب آن را نیز به گردن بکشند؛ آنهم درست در شرایطی که تحریمهای کنونی، فضائی را به وجود آورده که سرمایه داران وابسته و خونخوار حاکم و

کارفرمایان دولتی، جیبهای خود را از بابت تداوم این وضع و از طریق استثمار مضاعف کارگران و زحمتکشان هر چه بیشتر پر می کنند.

از طرف دیگر، مقایسه گفتار و ادعاهای دولت امریکا با رفتار واقعی آن در عمل نشان می دهد که هدف اصلی امپریالیسم امریکا از تداوم و افزایش تنشهای جاری با رژیم وابسته جمهوری اسلامی، صرف خود این حکومت نیست بلکه بحران سازی مدیریت شده برای رسیدن به اهداف خود می باشد. برای نمونه با اینکه بخشی از رسانه های امپریالیستی بر طبل جنگ می کوبند و فضائی ایجاد می کنند که ناظران و افکار عمومی هر لحظه در انتظار حمله نظامی برای سرنگون کردن این رژیم "یاغی" و "تروریست" و "بنیاد گرای اسلامی" از سوی امپریالیسم امریکا به سر می برند، شاهد بودیم که وزیر خارجه امریکا در دیدار خود با مقامات روسی و مذاکره حول "مسایل خاورمیانه" در ۲۴ اردیبهشت ماه سال جاری، تاکید کرد که "خواستار جنگ با ایران نیستیم اما به آنها گفتیم اگر اقدامی علیه امریکا و منافع ما انجام دهند، واکنش نشان می دهیم". اما درست در همان زمان، به رغم ادعای "انفجار" چهار کشتی به دست سپاه پاسداران، به رغم سرنگونی پهباد امریکائی توسط جمهوری اسلامی، به رغم توقیف کشتی انگلیسی توسط این رژیم، (یعنی اعمالی که در موارد دروغ و راست مشابه گذشته، هر کدام شان به تنهایی دستاویز قدرتمندی برای دولت امریکا به منظور توجیه سیاست جنگ و "رژیم چنج" بود) دولت امریکا هر بار پس از اوج گیری بحران و به راه افتادن موجی از تهدید علیه مقامات جمهوری اسلامی، فتیله جنگ را به بهانه ای پائین می کشد و به رژیم و همچنین اپوزیسیون پرو امپریالیست خاطر نشان می سازد که هدف اقداماتش نه "رژیم چنج" بلکه حفظ این حکومت تبیهکار و به اصطلاح تغییر رفتار جمهوری اسلامی ست. در تداوم این خط، ترامپ حتی عنوان می کند که با همین "رهبران فعلی جمهوری اسلامی" هم قادر به کنار آمدن و مذاکره (و در نتیجه حفظ رژیم) است.

مثال روشن دیگری از تبلیغات متناقض امریکا به مساله تشدید تحریمها و بویژه در حوزه انرژی ست که بقا و کارکرد هر دولتی در ایران اساسا به آن وابسته است. امریکا از سیاست به "صفر" رساندن صادرات نفت جمهوری اسلامی سخن می گوید، اما در عمل، خود دولت ترامپ، با ایجاد معافیت های محدود علنی و بویژه از طریق رژیم وابسته خود در عراق، (که برای جمهوری اسلامی یک شریک مهم و ستراتیژیک است) کانالهایی را ایجاد کرده که هم اکنون نیز به طور رسمی با صدور صد ها هزار بشکه در روز (بنا به برخی گزارشات تا ۴۰۰ هزار بشکه در روز) به جمهوری اسلامی امکان تنفس و جلوگیری از فروپاشی آن در اثر بحران جاری را داده است. با درک ایجاد همین کانالهای تنفسی ست که رهبر جنایتکار جمهوری اسلامی تاکید می کند "هر چقدر بخواهیم نفت می فروشیم" و برای دادن چشم انداز به کارگزاران بزدل و فاسد حکومتش تاکید می کند که نه "جنگی" در میان خواهد بود و نه "مذاکره" ای. البته وی درست زمانی این سخنان را بر زبان می راند که بنا به گزارشات منتشره، مقامات امریکائی و کار به دستان حکومت او به طور روزمره از کانالهای مستقیم و غیر مستقیم با امریکائیان در ارتباط بوده و مشغول "مذاکره" هستند. این امر، مبین چشم انداز داده شده به خامنه ای، این مهره تبیهکار در مورد تداوم وضع موجود و کوتاه نبودن عمر بحران کنونی از سوی مدیران و کنترل کنندگان آن می باشد.

در این حال به نقل از رویترز اخباری به بیرون درز پیدا می کند که نمایانگر صدور ۱۱ میلیون بشکه نفت توسط جمهوری اسلامی تنها در ماه جولای ۲۰۱۹ به خریداران چینی بوده است. مطابق همین گزارش مقامات امریکائی "تخمین" می زنند که هم اکنون ۷۰ درصد نفت صادراتی ایران به چین و سی درصد هم به سوریه صادر می شود.

از سوی دیگر یکی از نتایج فوری سیاست تحریم، پر کردن خلاء ناشی از عدم فروش نفت ایران به حجم سابق توسط صادر کنندگان جدید می باشد و تعجبی ندارد اگر گفته شود که دولت امریکا یکی از آنهاست. به طور مثال در مورد کره

جنوبی اعلام شده که این مشتری ثابت نفت ایران هم اکنون ، ۲۰۰ هزار بشکه نفت وارداتی روزانه خود را از امریکا و کویت (یعنی باز هم شرکتهای نفتی امریکائی) تامین می کند. در اثر سیاست تحریم نفت ایران از طرف امریکا هم اکنون بنا به برخی دیگر از گزارشات از جمله گزارش شرکت "کیلر" (یکی از شرکتهای ردیابی نفتکشها) تا ماه ژوئیه امسال ۱۱۱ میلیون بشکه نفت بدون مشتری (و در نتیجه ارزان) جمهوری اسلامی در نقاط مختلف در خلیج فارس و چین انبار شده است. روشن است که درست به دلیل وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها ، این حجم از نفت ، از طریق فوق ارزان فروشی ثروتهای ملی مردم ما توسط رژیم و یا با "دور زدن تحریمها" چوب حراج خورده و از انبارهای بزرگترین دولتها و شرکتهای نفتی امپریالیستی سر در می آورند و در مقابل ، کمی هم از بابت این حراج های "ناصرالدین شاه" به طور اولی برای حفظ و تضمین قدرت سرکوب توده های گرسنه و به جان آمده توسط حکومت و یا برای مصرف در بقیه عرصه های خدمات رژیم به سرمایه داران جهانی در نقاطی نظیر لبنان و سوریه و عراق به این نظام بحرانی تزریق می گردد.

در اینجا دیگر وارد بررسی بقیه ادعاهای دولت ترمپ و از جمله گویا "پشتیبانی" امریکا و "کمک" و "آرزوی" آنان برای برقراری "آزادی و دموکراسی" برای "مردم" به جان آمده ایران نمی شویم. چرا که هر عقل سلیم می داند که درست در حالی که رژیم جمهوری اسلامی، این رژیم "تروریست" و "ناقص حقوق بشر" و ... با عمیق ترین امواج نفرت و مبارزات توده ای روبروست ، تمامی دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستها شبانه روز در کارند تا با تزریق راه حل های سازشکارانه و رفرمیستی و تبلیغ اصلاح طلبی آشکار و پوشیده ، جنبش انقلابی توده ها علیه این رژیم و نظام وابسته به امپریالیسم حاکم را به هرز ببرند و به این وسیله به بقای رژیم خدمتگزار خود در ایران و منطقه کمک کنند. اینها بخشی از واقعیاتی هستند که نمایانگر عوامفریبانه بودن ادعاهای دولت ترمپ در توضیح چرائی سیاستها و عملکردهای این قدرت جهانی در بحران کنونی می باشند. تجربه ۴۰ سال حاکمیت سیاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و سیاستهای داخلی و خارجی این حکومت به طور کلی و اوضاع بحرانی جاری در خلیج فارس به طور اخص نشان می دهند که در بحران فعلی برخلاف ادعاها و تبلیغات جاری دولت ترمپ ، برای امپریالیسم امریکا ، جمهوری اسلامی نه هدف ، بلکه وسیله است؛ وسیله ای برای استفاده و پیشبرد یک نزاع بزرگتر با قدرتهای واقعی ، یعنی رقبای امپریالیسم امریکا در سطح بین المللی . در همان حال شواهد حاکی از آنند که در بحران اخیر ، این امپریالیسم ، خواهان بقای جمهوری اسلامی برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران از شر انقلاب گرسنگان و تسهیل شرایط برای تداوم نقش آفرینی های ضد انقلابی این رژیم در راستای سیاستهای امپریالیستی می باشد.

تجربه بزرگ دیگری که جهت فهم و شناخت ماهیت بحران کنونی توجه به آن ضروری می باشد ، مساله وابستگی تا مغز استخوان رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیستها و بویژه امپریالیسم امریکاست که بدون در نظر گرفتن آن هیچ تحلیلی قادر به توضیح درست واقعیت آنچه می گذرد نخواهد بود. اکنون به دلیل نتایج چهل سال سلطه این رژیم وابسته به امپریالیسم و همچنین اسنادی که هر از چند گاه توسط خود امپریالیستها انتشار یافته ، این امر غیر قابل انکاری ست که جمهوری اسلامی از زمانی که قدرتهای امپریالیستی به رهبری امریکا در کنفرانس "گوادلوپ" شرایط به قدرت رسیدن آن را فراهم و در هر بحرانی از موجودیتش حمایت کردند ، تا همین امروز در مسیری گام برداشته که سرمایه داران جهانی و اربابان امپریالیستش از او خواسته اند. این رژیم چه در سرکوب انقلاب ضد امپریالیستی کارگران و توده های محروم و چه هنگام میداننداری در جنگ امپریالیستی ایران و عراق به نفع جنگ طلبان و کارتلهای نظامی ، چه در پیشبرد خطوط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در دوره به اصطلاح بازسازی و یا "اصلاحات" و چه در دوره لشکرکشی های امریکا در افغانستان و عراق و سوریه و چه در نقش آفرینی در ارتباط با داعش و یا در فلسطین

و لبنان و بالاخره در پروژه اتمی ، تماما آن خطوطی را پیش برده که سیاستهای امپریالیستی به رهبری امریکا آن را ایجاب نموده و در تقسیم کار درون نظام امپریالیستی بر عهده اش گذارده اند. در مقابل این خدمات ، ما شاهدیم که چگونه در تمام مدت این چهل سال ، جمهوری اسلامی از حمایتهای مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستها برخوردار شده و همین قدرتها با کمک زائده ها و عمله و اکره های با و یا بدون جیره و مواجب از موجودیت رژیم در مقابل انقلاب گرسنگان در ایران حفاظت کرده اند. بررسی نتیجه واقعی تمامی شعارهای به اصطلاح ضد امپریالیستی ولی فریبکارانه جمهوری اسلامی علیه امریکا و شرکاء در طول چهل سال گذشته نیز ثابت کرده که این شعارها در هر دوره ای در خدمت استتار ماهیت وابسته جمهوری اسلامی و روابط ارگانیکی این رژیم با امپریالیستهای جهانی قرار داشته اند و آنها همچنین برای نفوذ ضد انقلابی در جنبشهای توده ای واقعا ضد امپریالیستی منطقه علیه امریکا و اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته اند.

در این راستا تجربه چهل سال حکومت جمهوری اسلامی نشان داده که هر کجا سران رژیم شدیدتر و بلندتر به سردادن عریبه های دروغین ضد امریکائی و ضد امپریالیستی دست یازیده اند ، درست در همان لحظه در پشت پرده مشغول پیشبرد یکی از کثیف ترین سیاستهای ضد انقلابی و غارتگرانه امپریالیستها علیه کارگران و زحمتکشان ایران و یا منطقه بوده اند. جمهوری اسلامی همان طور که چریکهای فدائی خلق ایران از اولین روزهای روی کار آمدن این رژیم به روشنی و در میان توهم و سازشکاری نیروهای سیاسی بزرگ آن زمان با توده های به پا خاسته در میان گذاردند ، نه حاصل پیروزی انقلاب مردمی ، که ابزار به شکست کشاندن آن توسط امپریالیستها و حاصل مکارانه ترین سیاست های نواستعماری امپریالیسم در منطقه بود که توسط همین قدرتها مورد حمایت قرار گرفته و تا به امروز از بقای آن حفاظت شده است. جمهوری اسلامی نه یک رژیم ملی و مستقل – آن طور که تحلیل های سازشکارانه و غیر واقعی جلوه می دهند - بلکه یک دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم و خدمتگزار آنهاست و درست به همین دلیل ، به رغم آن که کارگران و توده های مبارز ما بارها برای قطع ریشه این هیولا به پاخاسته و خون داده اند ، با برخورداری از حمایت امپریالیستها به سرکوب وحشیانه آن ها پرداخته و موفق شده به حکومت سیاه خود تا این لحظه ادامه دهد. تنها زمانی که ناتوانی این رژیم در حفظ سیستم و سرکوب انقلاب توده ها محرز گردد و یا منافع ستراتیژیک اربابان جهانی جمهوری اسلامی ایجاب کند ، این حمایت از پشت جمهوری اسلامی و سران تبهکار آن برداشته خواهد شد و در این صورت این حکومت در برابر ضرب شست توده ها حتی یک روز قادر به تداوم حیات انگلی خویش نخواهد بود. در ۴۰ سال گذشته این واقعیت در سیاست امپریالیسم امریکا راجع به جمهوری اسلامی آن قدر بارز شده که حتی برخی از وابستگان به امپریالیسم در منطقه نیز به آن اعتراف می کنند. به طور مثال در شرایطی که خروج امریکا از برجام و تبلیغ برای سناریوی جنگ و "رژیم چنج" آب از دهان برخی رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی و بسیاری از نیروهای پرو امپریالیست سرازیر ساخته بود ، مشاور دولت اردوغان با پوزخند طعنه آمیزی به همکاران خود یاد آوری کرد که امریکا هیچ وقت "مرغ تخم طلا"ی خود یعنی جمهوری اسلامی را "نمی کشد"!

با فهم تجارب فوق و دخیل کردن آن در تحلیل رویدادهای جاری در خلیج فارس است که می توان تصویر روشن تری از روند کنونی و چشم انداز تحولات جاری در منطقه را ارائه داد و خطوط وظایف نیروهای مردمی که نقطه عزیمتشان حرکت از منافع مردم تحت ستم می باشد را معلوم کرد.

بررسی پیش زمینه و رویدادهای جاری و ماهیت بازیگران بحران خلیج فارس نشان می دهد که به رغم تمام ادعاهای رسمی موجود در ارتباط با رویدادهای جاری نظیر هدف امریکا برای "فشار حداکثری بر جمهوری اسلامی" و "حفظ امنیت کشتیرانی" و غیره ، وضعیت کنونی در منطقه خلیج فارس حاصل یک بحران افروزی آشکار ولی مدیریت شده

از سوی امپریالیسم امریکاست که با یاری گرفتن از عملکردهای نیروی پیاده نظام خود در منطقه یعنی جمهوری اسلامی برای این قدرت جهانی امکان پذیر شده است. بحران کنونی خلیج فارس عرصه جدیدی از تنشهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی در سطح بین المللی ست که هم اکنون با سیاستهای توسعه طلبانه و جنگ سالارانه امریکا در همه عرصه ها ، در جنگ تجاری ای که دولت ترمپ علیه چین و اتحادیه اروپا و کانادا به راه انداخته ، در لغو یک جانبه توافقات و معاهدات نظامی بین المللی امریکا با روسیه و سازمان ملل و ... به بهانه عدم تامین منافع امریکا مشحون شده است. در نتیجه با توجه به قدرت اهریمنی ای که در ورای این بحران افروزی متمرکز شده احتمال این که مردم منطقه شاهد پایان سریع و کوتاه مدت این بحران باشند ضعیف به نظر می رسد. این بحران افروزی مدیریت شده با نقش آفرینی جمهوری اسلامی به عنوان یک ابزار ، اهداف و منافع مشخصی را بر آورده می کند که در چارچوب تشدید تضادهای بین امپریالیسم امریکا با سایر رقبایش یعنی چین و اتحادیه اروپا و روسیه قابل درک می باشد. بر بستر این بحران افروزی ست که امپریالیسم امریکا برای تشدید فشار بر رقبای خود و باج گیری از آنها ، خلیج فارس را به نحو بی سابقه ای نا امن و حضور نظامی مستقیم خویش در خلیج فارس را به بهانه تامین امنیت و تجارت آزاد توجیه کرده و برای این اقدام از بقیه شرکاء طلب باج می کند. در همین رابطه مایک پمپئو در اواخر جولای خطاب به سایر قدرت ها عنوان کرد که "گر چه ارتش امریکا نقش عمده ای در رصد و کنترل فعالیت های بحری در تنگه هرمز دارد ، اما در عین حال ، جهان نیز وظیفه دارد راه های بحری را همچنان باز نگه دارد".

بر بستر نقش آفرینی جمهوری اسلامی در این بحران است که دولت ترمپ موفق می گردد با یک توجیه قوی یعنی با استناد به آتش افروزی های جمهوری اسلامی و خطر حمله نظامی آن به عربستان و امارات و قطر ، با کمترین ابراز مخالفت و هیاهویی امتیاز استقرار نیرو در داخل خاک عربستان را کسب کند و ناوگان بحری خود را برای یک حضور دراز مدت پس از جنگ عراق دوباره به این منطقه بفرستد. بحران کنونی خلیج فارس نقطه برجسته ای از یک روند تشدید رویارویی قدرتهای امپریالیستی با یکدیگر است که نشان می دهد دولت امریکا چگونه به طور تدریجی ده ها هزار نیروی نظامی خود را در بیش از "۱۴ پایگاه و مقر نظامی" در کشورهای ترکیه ، عراق ، اردن ، امارات ، قطر ، بحرین و کویت مستقر کرده است. هر عقل سلیمی با اندکی تعمق می تواند دریابد که این آرایش نیرو برای صرف برخورد با جمهوری اسلامی نبوده بلکه اهداف بزرگ و ستراتیژیکی را دنبال می کند که از جمله گسترش جبهه های احتمالی علیه قدرتهای بزرگ جهانی بخشی از آن می باشد.

از سوی دیگر همه می دانند که این منطقه ستراتیژیک محل انبار و گذرگاه دو سوم منابع انرژی دنیاست و هر گونه عدم ثبات و ناامنی که موجب به خطر افتادن امنیت منابع انرژی و یا مسیر حرکت آن به سوی مصرف کنندگان عمده این انرژی گردد ، فشار بزرگی را به گروهی از قدرتهای جهانی ، بویژه چین و ژاپن و اتحادیه اروپا وارد می کند که اقتصاد آنها تا حد زیادی به واردات انرژی از این منطقه وابسته می باشد. این امر با توجه به این حقیقت که امریکا اخیراً خود به یکی از بزرگترین تولید کنندة نفت (۱۳.۴ میلیون بشکه در روز) و یکی از صادر کنندگان نفت بدل شده ، دست امریکا را هر چه بیشتر در کنترل قیمت نفت و ایجاد فشار بر اقتصادهای عمده دیگر جهانی یعنی رقبای امریکا که تا حد زیادی به نفت خلیج فارس وابسته اند باز کرده است. در خواست ایجاد یک ناوگان بین المللی برای تضمین "آزادی کشتیرانی" و یا پرداخت هزینه ایجاد و مدیریت آن به امریکا نشانگر گام جدید دولت امریکا برای یک راهزنی بحری با کمک جمهوری اسلامی علیه رقبای امریکاست (۲) که البته تاکنون به جز همکاری محدود دولت انگلیس با اقبال زیادی مواجه نشده است.

با بالا گرفتن بحران در خلیج فارس ، بسیاری از شرکتهای حمل و نقل بین المللی اعلام کرده اند که تا زمان حل بحران موجود از ترس آتش افروزی های قایق های توپدار جمهوری اسلامی و خطر جنگ به این منطقه نخواهند رفت. این توجیه نیز دست شرکتهای انحصاری بیمه را باز گذارده تا با بالا بردن هزینه بیمه کشتی هایی که برای بارگیری و حمل انرژی به خلیج فارس می روند سودهای باور نکردنی به جیب زده ، در حالی که افزایش هزینه نفت خریداری شده از این منطقه برای مصرف کنندگان آن - به طور عمده رقبای امریکا - بار بزرگ مالی را در پی خواهد داشت.

و بالاخره نتایج بحران کنونی در خلیج فارس در تقویت جایگاه رژیم پوسیده و سرکوبگر جمهوری اسلامی و دار و دسته های در حال نزاع آن با یکدیگر ، در مقابل جنبش توده ها نیز قابل انکار نیست. این رژیم در جنگ خود با توده های انقلابی و ارتش گرسنگان ، با تشدید سرکوب و وحشیانه حرکات اعتراضی ، چماق سرکوب را به دلیل "تهدید خارجی" هر چه بیشتر و سنگین تر علیه کارگران و توده های به جان آمده که برای حقوق خود و سرنگونی این رژیم تبهکار می کوشند ، به کار برده و می برد.

بررسی منافع واقعی حاصل از بحران خلیج فارس نشان می دهند که این بحران افروزی مدیریت شده از سوی امپریالیسم امریکا با کمک اقدامات جمهوری اسلامی نهایتاً برای تامین منافع امپریالیسم امریکا ، تسهیل فروش سلاح های مرگبار و تقویت موضع تهاجمی این قدرت امپریالیستی در سطح بین المللی در مواجهه با سایر قدرتهای جهانی به کار می آید و در نتیجه نشان می دهند که برخلاف همه ادعاها ، رویدادهای نگران کننده کنونی از جدال منافع بین امپریالیسم تبهکار امریکا و جمهوری اسلامی به عنوان گویا یک رژیم "ملی" و "مستقل" نشأت نگرفته است.

در مورد چشم انداز های احتمالی این بحران مدیریت شده نیز باید تاکید کرد که با توجه به وضعیتی که نیروهای اصلی بحران افروز در آن قرار گرفته اند - از جمله تداوم و تشدید بحران اقتصادی در امریکا و تقویت موضع جنگ طلبان حاکم و به ویژه اهمیت یافتن مساله ایران در رقابتهای انتخاباتی بین دو حزب اصلی این کشور - همواره احتمال فراروئی این بحران به جنگ ویرانگر و یا فرمان برخورد نظامی محدود علیه جمهوری اسلامی توسط طبقه حاکم در امریکا در مراحل بعدی وجود دارد. اما تا آنجا که به مردم ایران باز می گردد هر چه عمر رژیم سرکوبگر و وابسته جمهوری اسلامی دراز تر باشد ، تصور پایان امثال این بحران افروزی های امپریالیستی و ضد منافع کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه نیز سخت تر خواهد بود. این بحران به هر شکلی که از بالا فیصله یابد کمترین منفعی برای توده های تحت ستم و محروم ما و منطقه نخواهد داشت.

در نتیجه نیروهای مبارز و آگاه باید با درک واقعیات فوق با تبلیغات عوامفریبانه امریکا و سران جمهوری اسلامی مبارزه کرده و با توضیح این حقایق مردم به جان آمده را در تداوم جنبش انقلابی خویش علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به منظور تحقق شعار "نان، مسکن و آزادی" و استقلال تشویق کنند. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در بستر یک انقلاب اجتماعی که زنجیرهای سلطه امپریالیستی را به قدرت توده ها از هم بگسلد ، تنها تضمین خوشبختی و نجات مردم محروم خواهد بود.

زیر نویسها:

(۱) در این زمینه سرنوشت نیروهای طرفدار "رژیم چنج" بسیار عبرت انگیز می باشد. این نیروها در طول سالها تا این مقطع ، بارها و بارها با افتادن در دام صرف ادعاهای برخی نیروهای جنگ طلب در هیات حاکمه امریکا و شاخ و برگ دادن به همان ادعاها مبنی بر حمله قریب الوقوع نظامی با هدف تغییر رژیم در ایران آب از دهانشان سرازیر شده و به نفع تبلیغات جنگی جنگ طلبان با کوبیدن بر طبل جنگ و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها ، این نیروهای مخوف را "ناجی" مردم معرفی کرده و چشم امید بستن به ارابه جنگی "شیطان" را راه "رهائی" مردم ما

از شر "شیطان" معرفی کرده اند اگر چه هر بار به اصطلاح بور و رسوا شده اند. به همین ترتیب است موضع نیروهای مدافع نظام سرمایه داری حاکم و طرفدار جمهوری اسلامی در این بحران که با قبول ادعاهای رژیم وابسته جمهوری اسلامی مبنی بر "استقلال" این رژیم و "ملی" بودن آن و دشمنی طبقاتی اش با "شیاطین بزرگ و کوچک" به پشتیبانی از سیاستهای ضدمردمی و مغایر با منافع ملی این حکومت پرداخته اند و به این وسیله ضمن بازی در بساط عوامفریبی جمهوری اسلامی و اربابان جهانی او ، هر بار در فریب مردم ما نقش ایفا کرده اند.

(۲) بنا به اخبار منتشره از سوی خبرگزاری ها ترمپ در تاریخ ۲۴ ماه جون در پیامی توییتری نوشت: ۹۱ درصد نفت چین ، ۶۲ درصد نفت ژاپن و مواد سوختی بسیاری از کشورهای دیگر از تنگه هرمز می گذرد ، بنابراین چرا ما باید از این خطوط کشتیرانی برای دیگر کشورها حفاظت و دفاع کنیم بدون اینکه هزینه آن را دریافت کنیم. همه این کشورها باید خودشان از کشتی هایشان در هنگام گذر از منطقه خطرناک خلیج فارس و تنگه هرمز حمایت و حفاظت کنند. وی افزوده است که ما حتی نیازی به حضور در خلیج فارس نداریم ، زیرا ایالات متحده اکنون به بزرگ ترین تولید کننده انرژی جهان تبدیل شده است.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۴۱ ، مرداد ماه [اسد] ۱۳۹۸